روحانیت در اسلام

شهید آیت الله
دکتر بهشتی

بسم الله الرحمن الرحیم

روحانیت در اسلام و در میان مسلمین

نویسنده:

محمد حسینی‌بهشتی

ناشر چاپی:

نوروز

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

روحانیت در اسلام و در میان مسلمین

مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی : ایران۸۱-۱۴۵۹۷

سرشناسه : بهشتی، محمد

عنوان و نام پدیدآور : روحانیت در اسلام و در میان مسلمین/ بهشتی، محمد

منشا مقاله : نوروز، (۲۶ تیر ۱۳۸۱): ص ۷.

، ، (۲۷ تیر ۱۳۸۱): ص ۷.

توصیفگر : روحانیان

توصیفگر : اسلام

توصیفگر : برابری فرصتهای آموزشی

توصیفگر : طبقات اجتماعی

توصیفگر : هندوها

توصیفگر : یهودیان

توصیفگر : جزمیت

توصیفگر : تاریخ اسلام

توصیفگر : جهان اسلام

توصیفگر : تعلیمات دینی

توصیفگر : تبلیغات مذهبی

توصیفگر : اجتهاد

مقدمه

این مقاله اولین بار در سال ۱۳۴۱ تحت همین عنوان «روحانیت در اسلام و در میان مسلمین» در کتاب «بحثی درباره مرجعیت و روحانیت» به چاپ رسیده است. بسم الله الرحمن الرحیم

بررسی تاریخ نشان می‌دهد که در میان پیروان ادیان بزرگ و کوچک آسمانی و غیر آسمانی غالباً طبقه خاصی به نام روحانی بوده که موقعیت و وظایف مخصوص داشته و همواره از مزایای مالی و غیر مالی اجتماعی برخوردار بوده است.

روحانیان در اینگونه جوامع کم و بیش طبقه‌ای ممتاز در میان طبقات دیگر و عنصر مؤثری در سازمان طبقاتی جامعه بوده اند.

دریافت این معنی برای کسانی که با تاریخ، بخصوص تاریخ ادیان و تحقیقات جامعه شناسان سر و کار دارند بسی آسان و در شمار واضحات است. حتی مشاهده کننده دقیق و آشنا می تواند با بررسی اوضاع و احوال بسیاری از جامعه‌های معاصر این مطلب را دریابد و نمونه های زنده و گوناگون آن را به خوبی بشناسد. ولی برای آنکه خوانندگان به جای دیگر حواله نشوند قسمت‌های زیر از ترجمه تاریخ تمدن ویل دورانت جلد اول و دوم نقل می شود:

در میان یهود:

.....دستگاه روحانیت دستگاه بسته ای بود و جز فرزندان لاوی کسی نمی توانست در این طبقه وارد. شود. این طبقه جق میراث بردن

نداشتند ولی از پرداخت مالیات و باج سرشماری و انواع دیگر عوارض معاف بودند.

در میان برهمائیان

....قانون نامه مانو به پادشاه اخطار می کند که هرگز، از برهمن مالیات نگیرد ولو همه منابع درآمد او از میان رفته باشد، زیرا اگر برهمن به خشم آید می‌تواند در دم شاه و سپاهیان او را با لعن و نفرین و خواندن متون رمزی از میان بردارد.

........قدرت برهمن بر پایه انحصار دانش قرار داشت. برهمنان متولی و مفسران سنت، مربیان اطفال، مؤلفان یا گردآورندگان ادبیات و کارشناسان آیات وداهای مهم و خطاناپذیر بودند. اگر یک نفر از فرقه شود را به تلاوت کتاب‌های مقدس گوش می‌داد بر طبق قوانین برهمنی در گوش‌های او باید سرب گداخته ریخته شود. و اگر نوشته های مقدس را تلاوت می کرد زبانش بایستی نصف شود و اگر مطلبی از آن را از بر می کرد باید پیکرش بدو پاره شود.

....اگر برهمن مرتکب جنایت می شد نباید کشته می شد. ممکن بود پادشاه او را تبعید کند ولی باید اجازه می داد که اموال خود را همراه ببرد.

مکرر خواندن وداها به تنهایی برهمن را از سعادت ابدی برخوردار می کرد ولو اینکه هیچ یک از آداب مذهبی را مورد عمل قرار نمی داد، اگر ریگ ودا را از بر می کرد می‌توانست تمام دنیا را ویران کند بدون اینکه کمترین گناهی مرتکب شده باشد. بر همن نباید خارج از فرقه خود با کسی ازدواج کند.

شاید این انحصارات و امتیازات در روحانیت ایران و روم و جامعه های بزرگ و کوچک دیگر در شرق و غرب بخصوص روحانیت مسیحی در قرون وسطی وجود داشته است. چه بسا که این امتیازات و حقوق و حدود انحصاری به اصل ادیان و مقررات اصلی دین ارتباطی نداشته و فقط خواسته های روحانیان جاه طلب و دنیاپرست آنها را به وجود آورده، بعد کم کم صورت عادت و سنت به خود گرفته و بعد در شمار مقررات و آئین های دین درآمده است.

اکنون از ما می‌پرسند نظر اسلام در این باره چیست؟ آیا اسلام هم خواسته است چنین طبقه ای در میان مسلمانان به وجود آید تا همواره نگهبان خاص دین و علوم دینی بوده و آشنایی به قرآن و حدیث مخصوص آنان و دیگران از آن محروم باشند؟هم نگهبانی دین و نوامیس دینی وظیفه اختصاصی آنها است و بقیه در این قسمت وظیفه و تکلیفی ندارند و هم در ازاء این مسئولیت و اینگونه اختصاص ها و انحصارهای علمی و عملی در قوانین اسلام برای انها مزایای مالی و غیر مالی خاص مقرر شده است؟

پاسخ ما منفی است زیرا اسلام امتیازات طبقاتی را در ردیف امتیازات نژادی لغو کرده است و در سازمان اجتماعی اسلام هیچگونه طبقه بالا و پایین توام با انحصار علمی و عملی وجود ندارد.

برای اینکه این پاسخ درست روشن شود باید نخست بدانیم طبقه و جامعه طبقاتی یعنی چه، امتیازات طبقاتی چیست و با امتیازات یعنی اختلافات طبیعی یا شبه طبیعی چه فرق دارد؟

امتیازات یا اختلافات طبیعی و شبه طبیعی

تا انجا که بررسی احوال انسان و دقت در اوضاع جوامع مختلف بشر نشان می‌دهد افراد انسان، در هر محیط و میان هر جامعه از جهت برخورداری از مواهب مادی و معنوی صد در صد یکسان نیستند و میان آنها امتیازاتی هست. برخی در یک یا چند جهت از دیگران بهره‌مندترند.

این وضع ساده ترین شکل جامعه‌های چند نفری ابتدایی یا نیمه ابتدایی تا پیچیده‌ترین شکل جوامع متمدن و پیشرفته همواره وجود داشته است. در پرتو دقت علمی در ساختمان سلولی، استخوانی، عضلانی و عصبی انسان و تأثیر شایان آن در سرنوشت او و تأثیر

عمیق محیط طبیعی در تن و جان آدمی و تعیین مقدرات و مقدورات او و اختلاف طبیعی بسیار که در این دو زمینه وجو دارد، می توان این اصل را به روشنی دریافت که اختلاف و تفاوت میان انسان‌هایی که بر سطح پهناور کره زمین زندگی می کنند فی الجمله امری ضروری است.

مقصود این نیست که همه وجوه اختلاف میان افراد به همان حال و صورت که در اجتماع هست ناشی از ضرورت طبیعی تخلف ناپذیری در خود آنها یا محیط طبیعی آنهاست و هیچ عامل انسانی که ساخته دست انسانها یا قابل تغییر و تصرف به وسیله آنها باشد، وجود ندارد.

به عکس بدون شک با کوشش در اصلاح محیط اجتماعی و تربیتی و با تصرف در شرایط محیط طبیعی بسیاری از وجود اختلاف میان افراد را می‌توان به دست توانای انسان، بخصوص انسان مسلح به علم، از بین برد. بسیاری از محرومین جامعه مردم مستعدی هستند که نابسامانی های اجتماعی آنها را به کج بیغوله های تیره بختی افکنده است وعده زیادی از متنعمین عزیزان بی جهتی هستند که بی نظمی و فساد دستگاه های اجتماعی آنان را به نعمت و شوکت و جاه ومال بی حساب رسانده است. اینگونه امتیازات کاذب نه تنها ضرورت طبیعی ندارد بلکه مخالف ضرورت‌های طبیعی نیز هست.

آنچه در اینجا می‌خواهیم بپذیریم اصل اختلافات طبیعی یا شبه طبیعی است که مجالی برای انکار آن به نظر نمی رسد، زیرا به فرض آنکه گفته ها و آزمایش ها و آمارهای علمی طرفداران اصل توراث طبیعی را ناتمام بشمریم و در اصالت محیط و برد تأثیر آن تا آنجا پیش رویم که با تصرف در محیط هر موجود می توان کلیه خواص و حتی ساختمان طبیعی او را تغییر داد و بنابراین در ساختمان جسمی و روحی یک انسان هیچ عنصر ارثی تغییر ناپذیر وجود ندارد، با ز به دست آوردن چنین تسلط کامل و همه جانبه بر محیط همه افراد بسیار بعید به نظر می رسد. آیا می شود انسان بر همه اختلافات محیطی تا آن پایه مسلط شود که بتواند با حفظ محیط‌های گوناگون طبیعت انسان های کاملاً یکنواخت و یکسان بپرورند؟ یا کلیه اختلافات طبیعی محیط ها را از میان بردارد تا در شرایط مساوی همه یکسان پرورده شوند، با اینکه دلیل قاطعی در دست نیست که بگوییم تسلط انسان بر طبیعت تا این پایه ناممکن است ولی این تسلط آنقدر رؤیایی و بعید به نظر می رسد که در مطالعات اجتماعی خود فعلاً ناچاریم لا اقل به عنوان یک اصل موضوعی بپذیریم که اختلاف میان انسان ها فی الجمله ضرورت طبیعی دارد.

از این گذشته گردش چرخ های زندگی هر جامعه به هر شکل که تصور شود مستلزم ان است که هر دسته به کار معینی بپردازند پس ناچار باید هر کس برای کاری که به عهده خواهد گرفت تربیت و آماده شود. بنابراین بر فرض که روزی همه افراد از جهت استعدادهای طبیعی یکنواخت شوند و در هر کس آمادگی طبیعی برای همه گونه ترقی در همه کارها به یک اندازه باشد باز ضرورت های اجتماعی این یکنواختی را بر هم می زند و چنان می کند که از این استعدادهای طبیعی متساوی، فعلیت های گوناگون و نامتساوی پدید آید و کار گردانان گوناگونی در درجات مختلف برای کارهای متنوع پرورده شوند. یکی کشاورز شود یکی پزشک، یکی فلز کار، یکی بافنده، یکی معلم، یکی قاضی، یکی نظامی و... حتی در یک رشته کار معین یکی مهندس و طراح که بیشتر مغزش به کار افتد و دیگری کارگر مباشر عمل که عضلاتش برای حرکت و کار آماده تر باشد.

پس این اختلافات اگر معلول ضروت های طبیعی نباشد لااقل معلول ضروت های اجتماعی است و ضرورت های اجتماعی گذشته از اینکه از ضرورت طبیعی کمتر نیست با یک نظر دقیق، از یک ضرورت طبیعی سرچشمه می گیرد.

این است که گفتیم برخی امتیازات میان افراد انسان فی الجمله طبیعی یا شبه طبیعی است.

امتیازات مزبور میان افراد خواه وناخواه در جامعه دسته های گوناگون به وجود می آورد. وقتی یک پزشک با یک کشاورز تفاوت هایی داشت بالطبیعه دسته پزشکان با دسته کشاورزان متفاوت و متمایز می شوند ولی این تمایز دسته ها و اصناف غیر از امتیازات طبقاتی است.

امتیازات طبقاتی

اشاره

گاهی این تمایز دسته های سازمان دهنده اجتماع به تمایز طبقاتی اشتباه می شود. در صورتی که اینها ماتیازات طبقاتی نیست. امتیاز طبقاتی در اصطلاح به آن مزایای مصنوعی قراردادی گفته می شود که در طول تاریخ زندگی بشر، تحت تأثیر خودخواهی ها و خودپرستی های گوناگون به سود یک عده کم و زیان یکی عده‌ی زیاد یعنی تودههای وسیع مردم به وجود آمده است. امتیازات طبقاتی نوعاً با مشخصات زیر همراه است:

۱- امتیازات ناروای حقوقی

در جامعه های طبقاتی بسیاری از حقوق اجتماعی عمومیت ندارد یعنی مشاغل م مناصب بر حسب لیاقت و کاردانی و داشتن صفات و معلومات لازم برای کار تقسیم نمی شود.

افراد هر طبقه حق دارند فقط خود را برای مشاغل خاص آن طبقه آماده کنند و راهی برای به دست آوردن مشاغل و مناصب بهتر که مخصوص طبقات بالاتر است ندارند، مشاغل و مناصب پر ارزش که در آن جاه و مال و فرغت بال بیشتری یافت می شود به خانواده های معینی اختصاص دارد که طبقات عالی را تشکیل می دهند. مشاغل پر زحمت و کم ارزش از آن بقیه مردم است که طبقات عادی شمرده می شوند، حتی کسب علم و دانش مخصوص طبقات عالی است و همین انحصار دانش پایه ای برای قدرت آنها است.

در مورد طبقه روحانی، دیدید که چگونه بر همن هند علوم دینی را حق منحصر به فرد خود می داند. اگر کسی از طبقه خود نوشته های مقدس را تلاوت می کرد زبانش نصف و اگر مطالبی از آن را از بر می کرد پیکرش پاره پاره می شد!

۲- امتیاز نابجای قانونی

در جامعه طبقاتی بسیاری از قوانین عمومیت ندارد. نمونه های آن درا در مورد طبقه روحانی ملاحظه کردید.

لاوی یهود از پرداخت مالیات معاف است حتی اگر خزانه مملکت تهی باشد. برهمن هند نه تنها مالیات نمی دهد بلکه از مجازات های سخت نیز معاف است. اگر مرتکب خلافی شود که مجازات آن برای دیگران اعدام است و او اعدام نمی شود فقط پادشاه حق دارد او را تبعید کند.

بر همن حتی در عبادات تیز حریم هایی دارد. او می تواند هیچ یک از فرائض دینی را انجام ندهد و به جای آن پشت سر هم ودا بخواند.

در جامعه های طبقاتی از اینگونه امتیازات حقوقی و قانونی برای طبقات دیگری از قبیل خاندان های طلطنتی، نظامیان، اشراف، مالکین، سرمایه داران بزرگ و غیره نیز هست که توده های مردم عادی و بی بهره از عناوین و القاب نه تنها از آن محرومند بلکه باید فشار فراوان این امتیاز طلبی طبقات عالی را نیز تحمل کند.

۳- بسته بودن یک طبقه و میراثی بودن عضویت در آن

عضویت در هر طبقهع از جامعه های طبقات میراثی است. عناوین و القاب و مناصب و مشاغل به ارث از پدر به فرزند منتقل می شود. یک نمونه بارز ان را در روحانیت یهود ملاحظه کردید. مقام روحانیت مخصوص یک خندان، یعنی لاویین، فرزندان لاوی

است که یکی از اسباط دوازده گانه بنی اسرائیل انـد. گاه نیز می شود که با تشریفات خاصـی کسـی را از یک طبقه به طبقه بالاتر برند و عضو آن طبقه سازند.

محرومیت هایی که طبقات عالی به دست خود برای خود ایجاد می کنند

طبقه عالی برای حفظ امتیازات خود ناچار بود میان خود و طبقات پایین حصاری از رسوم و آداب و قیود اشراقی به وجود آورد و به این ترتیب خود را از بسیاری از حقوق و آزادی های فردی از قبیل آزادی در انتخاب همسر و مسکن و لباس و غیره محروم سازد.
اینهـاست امتیازات مصـنوعی طبقات که در ادوار مختلف حاکم بر قـدرت بسـیاری از مردم بوده و برای برانـداختن آن نهضت ها بپا استه است.

در اسلام

دین آسمانی اسلام اینگونه امتیازات ناروا را به کلی الغا کرده است.
در اسلام امتیاز طبقاتی به هیچ وجه و هیچ رنگ وجود ندارد.
افراد انسان،سـفید و سیاه، عر بو عجم، شـرقی و غربی، شـهری و روستایی عالم و جاهل، فقیر و غنی، سردار و سرباز، شاه و رعیت و سایرین همه در استفاده از کلیه حقوق و آزادی های اجتماعی برابرند.
ملاـک به دست آوردن مشاغـل و منـاصب، شایسـتگی شخصـی و معلومات و صـفات و ملکات لازم برای تصـدی آنها است و هیچ عامل خانوادگی و ارثی در آن دخالت ندارد. از هر کس می پرسند خود ت کیستی و چیستی؟ نمی پرسند پدرت کیست و از کدام قبیله، خانواده، و طبقه هستی. همه کس می توانـد با پشت کار و کوشـش و به کار انداختن اسـتعدادهای خداداد خود به هر کار که بخواهـد و شایسـتگی آن را پیـدا کنـد بپردازد. حتی عـالی ترین منـاصب و مقامات اجتماعی جکومتی و عالی ترین مـدارج علمی و معنوی در گرو هیچ چیز جز شایستگی نیست.
در اسـلام کسب علـوم و معـارف گونـاگون در انحصـار طبقه معینی نیست. همه به کسب علوم و معـارف دین و آشـنایی به قرآن و روایات تشویق شـده انـد. زبان کسـی برای خوانـدن آیات قرآن یا روایات بریده نمی شود. حافظ قران و حدیث، هر که باشد، مورد تشویق و تکریم است و پیکر هیـچ کس برای از بر کردن آیـات قرآن یـا احـادیث پـاره پاره نمی شود. این حقوق همگانی و تشویق عمومی از صدر اسلام تا کنون همواره برای همه محفوظ بوده است.
در اسـلام همه مردم در برابر کلیه قوانین و دسـتگاه های قانونی برابرند. هر کس از هر طبقه و دارای هر شـغل و مقام و منصب باشـد مشـمول کلیه قـوانین هست. قـوانین اسـلام و دسـتگاه هـای قضـایی و اجرایی آن، شـغل و مقـام و مزایـای فردی نمی شـناسد. رئیس حکومت با یک فرد عادی، مالک عمـده با کشاورز، کارفرمای بزرگ با کارگر ساده، عالم و جاهل، مرجع تقلیـد و مقلدین او، شاه و رعیت و... همه در برابر قـانون و مجریـان آن یکساننـد. در دادگـاه هـا و سازمـان های دیگر حکومتی حتی انجام تشـریفات خاص برای اشخاص ممنوع است.
در دادگـاه بایـد جـای طرفین دعوی و طرز صـحبت قاضـی بـا آنها کاملاً مساوی باشـد اگر چه یکی از آن دو فروانروای مسـلمین و دیگری یک فرد معمولی باشد.
مالیات های اسلام عمومیم است و هیچ کس به هیچ عنوان از پرداخت مالیات معاف نمی گردد.
در اسـلام تنهـا چیزی که به ارث منتقـل می شود،املاـک منقول یـا غیر منقول اشـخاص است. مناصب و مشاغل اشـخاص به ارث به کسی نمی رسد. مقام و منصبی در اسلام یافت نمی شود که از پدر به فرزند به ارث برسد. نه تنها وراثت بلکه هیچ عامل خانوادگی

و طبقه ای در به دست آوردن مقام و منصب دخالت ندارد.

برخی از اهل تسنن خلافت را مخصوص قریس، برخی دیگر مخصوص بنی هاشم و برخی از فرق شیعه مخصوص خاندان علی علیه السلام دانسته و به این ترتیب پای حقوق خانوادگی و طبقات را در اسلام باز کرده اند، ولی طبق عقیده شیعه دوازده امامی مطلب به صورت دیگری است. آنها امامات را حق انحصاری خانواده نمی دانند.

به عقیده آنها امامت حق اختصاصی دوازده نفر معین از خاندان علی علیه السلام آن هم به علت انحصار در موهبت الهی یعنی علم مرتبط به وحی و تقوی و مصونیت در درجه عصمت در آنها است و نظیر انحصار مقام نبوت در افراد معین با صفات و مشخصات معین است بی آنکه جنبه امتیاز طبقاتی داشته باشد.

با غیبت امام دوازدهم حضرت ولی عصر(عج) و کوتاه بودن دست مردم از حکومت علم و عدل ان حضرت شئون غیر اختصاصی امامت به همه کسانی که شرایط آنها را داشته باشند منتقل می شود. اینشرایط اکتسابی و در دسترس همه هست و در به دست آوردن آن کمترین عامل خاناودگی یا ارثی دخالت ندارد. نه فرزند مرجع تقلید مرجعیت را از پدر به ارث می برد و نه فرزند قاضی منصب قضاء را. و اگر فرزند صفات و شرایط لازم برای شغل و منصب و مقام پدر را دارا نباشد هیچ اولویتی بر دیگران ندارد.

بنابراین در اسلام هیچ چیز طبقاتی نیست و مناصب و مشاغل و حدود و حقوق و اصناف گوناگون و مزایای هر صنف متناسب با وضع طبیعی یا شبه طبیعی افراد و امتیازاتی است که واقعاً دار هستند و با کار و کوشش به کب آنها نائل شده اند.

روحانیت و شئون گوناگون آن نیز مخصوص طبقه معین یا خاناوده معین نیست و برای روحانی هیچ گونه امتیاز طبقاتی مقرر نشده است.

از این بالاتر

از این بالاتر، در اسلام سمت خاصی به نام روحانیت، نظیر آنچه در میان پیروان بسیاری از ادیان دیگر هست و تقریباً شغل و حرفه خاص روحانیون شمرده می شود، سراغ نداریم.

آنچه در اسلام هست، یک سلسله تکالیف واجب یا مستحب عمومی است که برخی عینی و اغلب کفایی است بی آنکه کمترین رنگ شغل و حرفه‌ای برای یک دسته داشته باشد.

وجوب کفایی یا مسئولیت مشترک اجتماعی

تأمین نیازمندی های مادی یا معنوی جامعه مسلمین، بر همه آنها واجب است. به این صورت که باید با کوشش همه مسلمانان کلیه نیازمندهای عمومی تأمین شود و هر یک از آنها تأمین نشود و زمین بماند، کلیه کسانی که می‌توانسته اند به تأمین آن اقدام کنند مسئول و مورد مؤاخذه خواهند بود.

این مسئولیت مشترك اجتماعی برای انجام امور ضروری جامعه از عالی ترین تعالیم اسلام است و علمای ما برای بیان آن اصلاح وجوب کفایی را که مختصر و در عین حال رسا است هب کار برده اند.

اما یک نفر نمی تواند در تأمین همه نیازمندیها مستقیماً تلاش کند و شخصاً به همه کارهای ضروری بپردازد، پس چطور ممکن است نسبت به همه کارها مسئول باشد؟ معنی این مسئولیت چیست و از چه راه می‌توان از عهده آن بر آمد؟

معنی این مسئولیت ان است که باید همه مسلمانان بکوشند و طرحی بریزند تا هر دسته به کاری که بهتر از عهده ان بر می اید بپردازد و یک نوع مراقبت همگانی در کار باشد که کارهای ضروری جامعه انجام شود و هر فرد یا دسته ای که کاری را به عهده گرفته آن را دست انجام دهد. رهبری و هدایت این تعاون اجتماعی و تنظیم برنامه تقسیم کار از وظایف حکومت است. مسلمین

همه مسئول مراقبت در کار و انجام وظیفه حکومت نیز هستند و اگر حکومت در کارهایی که به عهده او است مسامحه کند بر همه لازم است کوشش کنند و با استفاده از همه طرق که در قوانین اسلامی مقرر شده حکومت را به انجام آنها وادارند و اگر نشد از پای نایستند تا حکومتی سر کار آید که برای انجام وظایف خود قادر و کوشا باشد.

اهمیت واجبات کفایی و تأثیر فراوان آنها در پیشرفت جامعه و بهبود وضع و استوار ساختن پیوندهای اجتماعی با تفضیل بیشتر و شمردن یک یک آنها بهتر روشن می شود ولی چون دنبال بحث دیگری هستیم از آن می گذریم و فقط به آنچه مربوط به بحث فعلی است می پردازیم.

یکی از نیازمندی های ضروری جامعه یاد گرفتن و یاد دادن معارف و احکام دینی است. یاد گرفتن معارف و احکام دو مرحله دارد:

اول در حدود احتیاج شخصی. این مرحله بر همه کس واجب عینی است:

طلب العلم فریضه علی کل مسلم.

دوم افزون بر احتیاج شخصی و به اندازه لازم برای یاد دادن به دیگران این مرحله واجب کفایی است و در اسلام بسیار به آن اهمیت داده شده است. باید در میان مسلمانان عده کافی به معارف و دین آشنا و برای یاد دادن آن به دیگران مجهز باشند.

برای تأمین این مقصود، دو جور ممکن است عمل شود: یکی آنکه هر یک از افراد جامعه مقداری از وقت خود را به یاد گرفتن قسمتی از معارف و احکام اختصاص داده یکی به یک قسمت آگاه باشد و دیگری به قسمت دیگر، به طوری که همه با هم از مجموع معارف و احکام اسلامی آگاه باشند و هر یک بتوانند آن قسمت را که خود تحصیل نکرده از دیگری که کرده بپرسد و به عکس. دیگر آنکه عده ای کوشش کنند و با صرف وقت بیش‌تر به همه معارف و احکام آگاه شوند و دیگران در موارد احتیاج به آنها مراجعه کنند، مطلب خود را بپرسند و جواب کافی بشنوند.

نتیجه آنکه در هر گوشه از سرزمین اسلام باید وسیله یاد گرفتن معارف و احکام دین به اندازه کافی در اختیار مسلمانان باشد و اگر در یک محل این وسیله نباشد لازم است عده ای بروند، معلومات لازم را فرا گیرند و به محل خود برگردند و معلومات خود را در اختیار دیگران گذارند و برای آنکه انجام این تکالیف الهی آنها را از کسب و کار و زندگی باز نکند نوبت بعد، عده دیگری بروند.

آیه ۱۲۳ سوره توبه این دستور را چنین بیان می کند:

ما کان المؤمنون لینفروا کافه فولا نفر من کل فرقه لیتفقهوا فی الدین و لینذورا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یذرون:

«دستور این نبود که مؤمنان همه کوچ کنند. چرا از هر دسته چند نفر کوچ نکردند تا دنبال یاد گرفتن دین باشند و هنگام بازگشت مردم «محل» خود را «از بی دینی و لاابالیگری و عواقب بد آن» بترسانند بدین امید که بترسند و از انحراف و آلودگی نجات یابند؟»

مفسرین نقل کرده اند بعد از نزول این آیه در هر نوبت یک دسته می رفتند و آنها که دفعه پیش رفته بودند می ماندند تا همیشه عده لازم برای یاد گرفتن آیات قرآن و معارف و معارف و احکام دین نزد پیغمبر باشند.

تکلیف خدا چنین انجام می گرفت، هر یک از مسلمانان می کوشید چیزی از اسلام یاد بگیرد و به دیگران یاد دهد و اگر آنها چیزی می دانند که او نمی داند از انها بپرسد و یاد بگیرد. هم یاد می داد و هم یاد می گرفت. همه به سهم خود در انجام این وظیفه خطیر شرکت می کردند.

بعضی که استعداد و فراغت و علاقه بیشتری می کوشیدند تا به قرآن و حدیث بیشتر آشنا باشند، بعضی همه قرآن را از حفظ داشتند و برخی بیش از یکی دو آیه نمی دانستند. کسانی صدها حدیث از بر داشتند و اشخاصی جز چند حدیث به یاد نداشتند. البته آنها که قرآن و حدیث بیشتر می‌دانستند عده خاصی بودند و این فضلیت برای آنها امتیازی شمرده می شود ولی نه آنکه به علت داشتن

این فضیلت امتیازات حقوقی و قانونی نظیر آنچه در لاوی یهود و برهمن هند گفتیم به دست آرند. یا آنکه یاد گرفتن و یا دادن حقایق اسلام شغل و حرفه برای آنها شود و از راه ان درآمدی به دست ارند و هزینه زندگی خود و عائله خود را تأمین کنند.

در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام همین اندازه کافی بود. در عصر ما این اندازه لازم است ولی کافی نیست. باز هم بر مردم هر محل لازم است معارف و احکام اسلام را بدانند و اگر مطلب تازه‌ای پیش امد که هیچ یک از آنها نمی دانند یکی از آنها برود و بپرسد و برگردد. ولی از که بپرسد؟ از پیغمبر یا امام؟ یا از کسی که پیغمبر یا امام را ملاقات کرده و مطلبی از حضرتش پرسیده است؟ هیچکدام چون دیگر به هیچ یک از اینها دسترسی نیست. نه پیغمبر و نه امام و نه کسی که بتواند مستقیماً از آنها چیزی بپرسد. پس چه باید کرد؟ در اینجا مرحله سومی پیش می آید که باید برای آن هم فکری شود. باید در میان مسلمانان کسانی باشند که در پاسخ سؤالات و حل مشکلات دینی مردم از جهت علمی جانشین امام باشند.

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله بدرود حیات گفت، دوران ظهور ائمه سپری شد، امام دوازدهم از دسترس مردم بیرون رفت و وضع تازه‌ای پیش آمد. فهم قران و روایات، جدا کردن روایات درست از روایات مجعول و نا درست، مقایسه دلایل گوناگون درباره هر موضوع و استنباط حقایق از میان آنها خود به صورت یک بلکه چند علم تخصصی جدید درآمد. تفسیر، فقه، حدیث، رجال و ..... که رسیدن به حد کمال در آنها متوقف بر کسب علوم دیگر نیز هست. دفاع از حقایق اسلام دربرابر حملات گوناگون زبانی و قلمی مخالفین اسلام نیز به پیدایش علم تخصصی دیگر یعنی علم کلام اسلامی منجر گردید. باید در میان مسلمین کسانی همت گمارند تا این علوم پهناور را فرا گیرند و در آنها مجتهد و صاحب نظر شوند و کمال علمی خود را به کمال تقوی و عدل بیارایند تا به مقام جانشین علمی پیغمبر و امام برسند و مرجع مسلمانان در سئوالات مختلف دینی گردند.

تخصص در هر یک از رشته های مذکور به اندازه مشکل‌ترین رشته های علمی دیگر کوشش، فرصت، فراغت و کتاب و وسایل دیگر لازن ندارد.

گذشته ما محققان پر ازج و نامور در این فنون داشته و رشته تتبع و تحقیق از نخستین قرون اسلامی تا عصر حاضر همواره کشیده و هیچ گاه قطع نشده است. در روایات ما این مجاهدین راه حق، تکریم و تجلیل و تشویق فراوان شده و ثواب های بی مانند برای انجام این وظیفه و جهاد مقدس نوید داده شده است. پاداش آنها مال دنیا نیست. کسانی که عمر خود را در راه انجام یک تکلیف مقدس صرف می کنند مبادله محصول کار خود را با مال و جاه، پست و ناچیز می شمرند. علاوه بر این، دنیا طلبی از راه دین و علوم دینی در روایات ما سخت مذموم و بد فرجام شمرده شده است. تحصیل علوم دینی یک واجب کفایی است که به استناد بعضی روایات باید از اغراض مادی و امتیاز طلبی منزه باشد. تحصیل علوم و فنون لازم دیگر از قبیل پزشکی، داروسازی فنی و نظایر آنها نیز واجب کفایی است ولی در این میان فرقی هست. آنها که این فنون زندگی را تحصیل می کنند پس از فراغ از تحصیل می توانند ان را شغل و حرفه خود قرار دهند و کار و معلومات خود را با پول مبادله و هزینه زندگی خود را از این راه تأمین کنند ولی به کسانی که علوم اسلامی تحصیل می کنند چنین حقی داده نشده است. کار آنها باید برتر و منزه تر از آن باشد که به صورت حرفه و کسب معیشت در آید. گرفتن مزد برای فتوی دادن یا بیان مسائل واحکام و معارف دین در فقه ما از محرمات شمرده شده است.

به این جهت باید کسانی که به مطالعات تحقیقی در رشتههای مختلف علوم دینی می پردازند هزینه زندگیشان از راه درآمدهای شخصی دیگری که دارند تأمین شود و اگر از این قبیل افراد به اندازه کافی در میان مسلمانان پیدا نشود باید حکومت اسلامی که مسئول تأمین مصالح عمومی است عده ای را به انجام این مهم بگمارد و وسائل کار و هزینه زندگی آنان را از بیت المال مسلمین بپردازد.

و اگر حکومت، حکومت اسلامی و پای بند به مقررات اسلام نیست یا به وظیفه خود عمل نکرد مسلمانان باید همچون موارد دیگر،

او را به این اقدام وادارند و گرنه تشکیلاتی فراهم سازند که انجام این کار خطیر را به عهده گیرد و هزینه این تشکیلات را خودشان بپردازند.

بنابراین یاد گرفتن و یا دادن احکام و معارف دین چه در مرحله دوم و چه در مرحله سوم انجام یک وظیفه الهی و پاک از هر گونه مقاصد مادی است. اسلام در این زمینه وضعی مقرر کرده است که اگر مسلمانان بیدار و هوشیار باشند، دین و علوم دینی هیچ گاه وسیله سوء استفاده و دنیا طلبی اشخاص قرار نگیرد و از این راه طبقه خاصی که برای خود حریم اجتماعی و مزایای مخصوص مالی و غیر مالی فراهم آورند به وجود نیاید.

آیات قرآن بخصوص ن قسمت که مربوط به روحانیان یهودی و مسیحی است، و روایات ما، در ابواب علم و مقام عالم و معرفی علمای حق و علمای باطل، لمایی که اسلام می پسندند و آنها که اسلام نمی پسندد و طرد می کند، راه را به روی سوداگران زهد فروش یا علم فروش که بخواهند علم دین و تظاهر به تقوی را وسیله کسب مال و شهرت و توفق بر مردم دیگر قرار دهند، بسته است. ولی ضامن اجرای هر طرح صحیح در هر زمان و مکان، بیداری افکار عمومی و مراقبت همگانی است. در این مورد و موارد دیگر اگر عملاً انحرافاتی پیش آمد معلول ناآشنایی مسلمانان به حقایق و کوتاهی آنها در عمل است. به همین جهت نخستین قدم برای مبارزه با این انحرافات آن است که حقایق اسلامی به همان صورت که پیشوایان الهی گفته اند، بی پرده و صریح برای عموم گفته شود. با وسائل ارتباطی امروز و با تسهیلات فراوان که در کار طبع و نشر و طرق دیگر انتشار افکار پدید آمده، کمک به بیداری افکار در هر قسمت آسان‌تر و به همان اندازه ضروری تر شده است.

روحانیت در میان مسلمین

باید اعتراف کرد که بهره مندی از علوم اسلامی و تظاهر به زهد و تقوی و افتخار مصاحبت با پیغمبر(ص) و نظایر اینها از همان آغاز مورد سوء استفاده قرار گرفت، ابوهریره ها برای گفتن یک حدیث دروغ و مجعول که به سود یک دستگاه یا زیان مخالفین آن دستگاه بود و گاهی برای کتمان حدیث دیگر که به زیان دستگاه یا سود مخالفین آن بود از معاویه و امثال او پول‌ها گرفتند و مقام ها و منصب ها یافتند. زاهد نمایان دکان های تازه باز کردند. کم کم کار به آنجا رسید که بسیاری از آلودگی های دستگاه های روحانی ادیان دیگر به مسلمانان نیز سرایت کرد. در گوشه و کنار سرزمین اسلام مردمی بی کاره به عنوان عابد و زاهد به جای آن که تن به کار و کوشش دهند و به کسب و کار و حرفه ای پردازند، در گوشه ای خزیدند و نماز و عبادت خدا و گفتن اذکار یا خواندن آیات قران را حرفه خود قرار دادند و به عنوان اینکه بندگان مقرب خدایند به هیچ گونه وظیفه و مسئولیت دیگری در امور اجتماعی مسلمین تن در ندادند. خود را مستجاب الدعوه و گره گشای مشکلات مردم در درگاه خدا شمردند و برای دعا کردن در حق این و آن که وظیفه دینی هر مسلمانی است با نوشتن ادعیه و طلسمات و نظایر اینها پول گرفتند. برخی از آنها به خود حق دادند به نام رسیدن به مقام یقین خود را از عبادات پروردگار بی نیاز شمردند و از خواندن نماز و گرفتن روزه و انجام عبادات عملی دیگر نیز سر باز زنند. و به عنوان اینکه کسب علوم صناعی مانع سیر و سلوک و رشد و تکامل معنوی است، مردم را از کسب علم و دانش حتی علم قرآن و حدیث و سیره پیغمبر صلی الله علیه و آله منع کنند تا راه برای تسلط آنها بر مردم باز بماند. آلودگی های دیگر از این قبیل که ناشی از خود پرستی و انحصاری طلبی برخی از عناصر ریاکار بود، پدید آمد تا آنجا که در میان برخی از فرق صوفیه، اسماعلیه، زندیه و نظایر اینها که بیشتر پیرو آراء و عقاید مذاهب اسلامی بودند و روحانیتی بسیار شبیه به روحانیت همان مذاهب داشتند. رهبری دینی مردم را در دست گرفتند و کتاب ها و رسائلی پرداخته شد برای این نوع روحانیت و مزایای طبقاتی آن اسناد و مدارک اسلامی تراشیده اند. ولی در میان اکثریت مسلمین سنی یا شیعه، هیچ گاه انحطاط به این پایه نرسیده است. اگر عملاً کسانی از عنوان و مقام روحانی سوء استفاده کرده و بدان رنگ و شغل حرفه داده اند یا از این راه امتیازاتی کسب کرده اند،

اغلب تحت تأثیر رسوم و عادات عصری و محلی یا عوامل سیاست های داخلی و خارجی بوده و جهالت مردم و بی اطلاعی آنها از حقایق اسلامی نیز بدان کمک کرده و زمینه را برای اینگونه عناصر دنیاپرست فراهم کرده است. در کتب و رسالات مورد اعتماد نه تنها به این امتیاز طلبی ها صحه نگذارده اند بلکه شدیداً با آن مخالفت شده است. همه کس با مراجعه به کتاب های مربوط به علم و عالم و تقلید و امر به معروف و نهی از منکر و غیره حتی کتاب ها و رساله های عربی و فارسی ساده که برای استفاده عموم نوشته می شد، می تواند این انحرافات را بشناسد و از منحرفین و آلوده ها اجتناب کند. در همه ادوار علمای دینی پاک و منزه می زیسته اند و اغلب با فساد و ضع و آلودگی و امتیازطلبی که در عصر آنها رواج داشته مبارزه کرده اند. حتی همان عناصر خودخواهد هیچ گاه موفق نشدند علم دین را به خود و مشاغل دینی را به خانودان خود اختصاص دهند. آشنایی عموم به علوم دین اغلب در حال گسترش بود. روستازادگان دانشمند در جامعه اسلامی همیشه فراوان بوده اند. هرگز کسی نتوانست راه کسب و علم و دانش و ترقی و تعالی در مراحل روحانی را به روی مردم و بر خانواده های گمنام و فقیر و بی بضاعت ببندد. به عکس بسیاری از بزرگان علو و دانش، مراجع تقلید، وعاظ و خطبا و قضات بزرگ ادوار مختلف تمدن اسلامی از خانواده های فقیر و گمنام برخاسته اند. از اینگونه رجال بزرگ که از خانواده های عادی بیرون آمده اند در همین قرن در مقامات گوناگون روحانی فراوان می توانید پیدا کنید. به جرأت می توان گفت که اگر مردم درباره روحانی و وظایف و مشخصات و شرایط او به اشتباه می روند علت آن فقط کوتاهی و مسامحه آنها در اینگونه امور است. در عصر ما بسیاری از مردم، حتی برخی از خواص به جای آنکه اشخاص را به ملاک علم و فضیلت و تقوی بشناسند، به لباس می شناسند. در محیط ما لباس شخص اساس روحانیت شمرده می شود. بسیاری از مردم هر که در این لباس باشد روحانی می شمرند بی آنکه به خود زحمت دهند درباره علم و تقوای او که دو رکن اصلی روحانیت است به اندازه کافی تحقیق کنند. از یک طرف اگر از یک نفر که از علائم روحانیت فقط لباس آن را دارد گناه و خطایی سر زد یا خیانتی دیده شد به حساب همه کسانی که در این لباسند می گذارند و به اغلب آنها بدبین می شوند. و از طرف دیگر اگر مردی را دارای کمال علم و فضل و تقوی بیابند که در این لباس نیست به ندرت اتفاق می افتد که با او چون یک روحانی رفتار کنند و قدر علم و تقوایش را بشناسند و از او درست استفاده کنند. حتی اگر وقت نماز ظهر رسید و همه به نماز ایستادند به ندرت به این فکر می افتند که با او نماز جماعت بخوانند. تو گویی چنین می پندارند که فقط کسانی می توانند امام جماعت باشند که لباس مخصوص داشته باشند. ولی آیا می توان این پندار بی اساس مردم را به حساب فقها و علما و دانشمندان گذاشت؟

در کدام کتاب، کدام رساله عملی دیده اید و از زبان کدام عالم یا مسئله گو شنیده اید که در شرایط امام جماعت چنین یا چنان گفته باشد؟ اگر اینگونه پندارهای عامیانه که ناشی از سهل‌انگاری مردم در شناخت حق و باطل است به علماء نسبت داده شود آیا فترا و تهمت به آنها نیست؟ در همین موضوع لباس، مردم عملاً آنقدر پایبند آن شده اند که در بسیاری از امور اجرای صیغه ی عقد و طلاق، وعظ و اندرز دینی، تبلیغ دین در میان مسلمین و غیر مسلمین و امر به معروف و نهی از منکر نماز بر مرده و بسیاری از کارهای دیگر خود را مقید می دانند که از کسانی استفاده کنند که در این لباس باشند. در صورتی که در همان رسال های عملی شرایط صحت هر یک از کارهای فوق با کمال صراحت بیان شده و یک کلمه درباره شرط بودن لباس نوشته نشده است، شما به همان صفحات اول رسال ها نگاه کنید ببینید در کار خطیر مرجعیت تقلید با کمال صراحت گفته شده است که از هر مرد زنده آزاد پرهیزگار پاکزاد که در فقه شیعه مجتهد و صاحبنظر باشد و در فقه داناتر از او شناخته نشود می توان تقلید کرد. کدام یک از این شرایط که همه جوانب احتیاط در آن مراعات شده به لباس ارتباط دارد؟ این پندار مردم بی اطلاع است که در همه امور دخالت می کنند و هزار و یک شرط من در آوردی بر هر چیز می افزایند. در مورد تقوی و عدالت، بیشتر مردم کسانی را عادل و پرهیزگار می شناسند که تقریباً به هیچ کار دست نزنند. به همین جهت یک شرط اساسی روحانیت در نظر آنها اجتناب از شغل و حرفه و فعالیت‌های اجتماعی، بخصوص اقدامات سیاسی است. اگر در میان کشاورزان یک دهکده، مردی با علم و تقوی و فضیلت یافت

شود که مانند دیگران در مزرعه کار کند کنتر حاضرند با او چون پیوشای دینی ده رفتار کنند. همینطور در میان صنعتگران، پیشه وران، بازرگانان و اصناف دیگر مردم، اگرعالم و پرهیزگاری هم شغل خود آنها یافت شود با او در همان حدود علو و تقوایش، معامله یک روحانی نمی شود، در صورتی که هر کتاب دینی را باز کنید به روشنی می یابید که ملاک روحانیت در همه جا تقوی و عدالت و در موارد لازم علم و کاردانی و قابلیت و اعتماد است و بس. علماء و فقها نیز نه تنها این شرط موهوم را نمی پذیرند بلکه اغلب از ناراحتی ها و محدودیت هایی که همین اوهام برای آنها آنها خانواده آنها ایجاد می کند و موانعی که چه در کارهای شخصی و چه در وظایفی دینی و اجتماعی بر سر راه آنها می تراشد رنج می برند. آنها از اینکه استفاده دینی مردم از روحانیان، گذشته از تقلید و پرسیدن مسائل به امامنت جماعت، اجرای صیغه و طلاق، نامگذاری مولود جدید، استخاره، خواندن دعا در گوش مسافر، نماز بر مرده، برچیدن مجالس ختم، روضه خوانی و نظایر اینها منحصر شده است ناخرسندند. آنها از اینکه مردم بدون تحقیق درباره علم و تقوای اشخاصی که به لباس روحانیت در آمده اند به انها اعتماد دینی می کنند رضایت ندارند. هر کس مختصر مطالعه ای داشته باشد لا اقل از طرز لباس پوشیدن مردم نقاط مختلف می تواند به آسانی بفهمد که اولاض عبا و عمامه و قبا در هیچ دوره لباس منحصر علماء دین نبوده و حتی در عصر مامرمد عادی بسیاری از بلاد قبا می پوشند و عمامه بر سر می‌گذارند. ثانیاً در هیچ زمان از طرف روحانیان تشکیلات و مقرراتی وجود نداشته که کسی را از پوشیدن این لباس محرذوم کنند. هر کس می تواند این لباس را بپوشد بی آنکه کمترین فضیلت و تقوی و مایه علمی داشته باشد. تنها یک رسم و عادات در این چند قرن اخیر بوده که علماء دین به علت سادگی و بی آلایشی یا به علت دیگر معمولاً این لباس را پوشیده اند. ولی این عادتی پیش نبوده و هیچ گاه نباید بیش از آنچه هست تلقی شود. همانطور که در کتب دینی و رساله های علمی صریحاً ذکر شده وظیفه همه آن است که در هر مورد به دقت تحقیق کنند تا شخصاً به صلاحیت اشخاص مطمئن شوند یا به گواهی دو نفر که جزماً به تقوی و کاردانی آنها مطمئن شده اند اعتماد کنند. یا صلاحیت کسی آنقدر محرز باشد که جای تجسس و تحقیق نماند. اگر مردم ما در همه امور دینی و اجتماعی یا کارهای شخصی از همین راه بروند و به این سنت اسلاممقید باشند دیگر کمتر فریب لباس یا ظاهر سازی ها، عوام فریبی ها و جنجال های بی اساس را می خورند. عادت دادن مردم به مراعات این اصل راهی مؤثر برای جلوگیری بسیاری از مفاسد است.

از آنچه به اجمال بیان کرده ایم معلوم شد که

۱- بر طبق تعالیم اسلام، روحانیت جنبه سمت و مقامی که در سایه آن روحانیون امتیازات مادی کسب کنند یا حرفه ای که نظیر حرفه های دیگر یک دسته آن را پیشه و وسیله امرار معاش خود قرار دهند ندارد.

روحانیت اسلام به معنی آراسته بودن به فضیلت علم و تقوی و مجهز بودن برای انجام یک سلسله وظایف اجتماعی دینی و واجبات کفایی است. بی آنکه علم و تقوی سرمایه دنیا طلبی گردد.

۲- باید اعتراف کرد که روحانیت در میان مسلمین عملاً دچار انحرافاتی شده به رنگ و شکل خاصی در آمده و آلودگی ها و نواقصی در آن راه یافته است که مورد قبول اسلام نیست ولی در عین حال باید انصاف داد که صرف نظر از دستگاه های روحانی برخی از فرق از قبیل اسماعیلیه و غیره، روحانیت رایج میان اکثریت مسلمین، هرگز به اندازه دستگاه روحانیت پیروان بسیاری از ادیان و مذاهب دیگر دچار انحطاط و فساد و امتیاز طلبی های طبقاتی نشده است.

۳- برای مردم مسلمان در هر عصر وسیله باز شناختن نیک از بد، درست ار نادرست فراهم بوده و دانشمندان بزرگ و پرهیزکار منزه از این آلودگی ها در گوشه و کنار می زیسته اند. به علاوه مراجعه ساده به کتاب ها و حتی رساله های عملی که برای استفاده عموم نوشته می شود می تواند به مقدار زیادی راهنمای مردم در این مورد باشد.

به این ترتیب فسادهایی که در روحانیت مسلمین راه یافته همیشه به عنوان فساد شناخته شده و عناصر فاسدیکه در این دستگاه راه یافته اند هرگز نتوانسته اند آیات و روایاتی را که مشت آنها را باز می کند از دسترس مردم بیرون ببرند یا تحریف کنند یا زبان و قلم دانشمندان منزهی را که با این فساد مبارزه می کرده اند از کار انداخته راه را برای سلطه طبقاتی خود کاملاً هموار سازند.

۴- بی اطلاعی، بی توجهی و سهل انگاری توده مسلمانان و اوهام و پندارهای بی اساسی که بر فکر و عمل آنان مسلط شده مشکل اساسی عصر ما در امر روحانیت و امور مشابه ان است.

پس باید در آشنا ساختن آنها به حقایق و عادت دادن آنان بع تفکر صحیح و عمل صحیح قدم هائی مؤثری برداشته شود.

در شرایط حاضر و با توجه به امکانات موجود برای فهم صحیح دین و غرس نهال ایمان در دل مردم و بارور کردن آن و تبلیغ اسلام در خارج و بهتر ساختن وضع مذهبی مسلمین، نیازمندی های ضروری فراوانی هست که بر همه واجب است در تأمین آنها بکوشند و برای هر قسمت افراد و سازمان های مجهزی به وجود آورند که به خوبی از عهده کار خود برآیند و به بی سر و سامانی های موجود پایان دهند. به شرح ذیل:

الف) کارهای علمی

۱-اجتهاد در فقه و علوم وابسته به آن برای فتوی و مرجعیت تقلید.

۲-تحقیق و اجتهاد در مسائل دیگر اسلامی مربوط به اصول عقاید، اخلاق، تاریخ، تفسیر و نظایر اینها.

۳-تدریس علوم مذکور در درجات مختلف ابتدایی، متوسطه، وعالی برای خواستاران این علوم.

ب) تبلیغات

۴- تبلیغات اسلامی در خارج از کشورهای اسلامی، یک قسمت به منظور حفظ مسلمانان مقیم خارج و قسمت دیگر به منظور توسعه اسلام در خارج و جلب مردم دیگر به اسلام.

۵- ادامه و بهتر ساختن وضع تبلیغات دینی در داخل بلاد اسلامی به صورت های موجود از قبیل بیان مسائل و احکام ، ایراد سخنرانی های دینی در مساجد و تکایا و مجامع دیگر، نوشتن مقالات اسلامی ساده برای فهم عموم و نشر آنها به صورت کتاب، مجله، روزنامه و مانند اینها و پاسخ کتبی یا شفاهی به سوالات دینی مردم.

تعلیم و تربیت

۶- تربیت دینی نوآموزان و دانش آموزان در کودکستان‌ها، دبستان ها و دبیرستان ها و راهنمایی و تهذیب دینی دانشجویان در دانشگاه ها به صورت های اساسی و موثر و توام با عمل.

۷- تشکیل و اداره انجمن های تهذیب دینی برای عموم.

یک قسمت مهم دیگر

۸- وادار کردن مردم به انجام واجبات و جلوگیری آنها از ارتکاب محرمات از راه های مناسب و موثر و مراقبت عمومی بر جریان امور اجتماعی مذهبی و به عبارت جامع، امر به معروف و نهی از منکر.

اینها قسمت های مهم و حساس از نیازمندی های دینی جامعه مسلمین است. برای انجام هر یک از این امور باید عده مافی تربیت شوند و به ان بپردازند. تربیت افراد مناسب و مجهز برای هر قسمت موقوف بر ایجاد مؤسسات صحیح و متشکلی است که هدف آنها

روشن و روش آنها مشخص باشد.

برای انجام بسیاری از این امور می توان به آسانی در هر صنف، از افراد خود آن صنف، استفاده کرد و آنها را مدتی تحت تعلیم و تربیت منظم قرار داد تا برای انجام وظیفه ای که به عهده آنها قرار می گیرد اماده شوند. ولی انجام پاره ای از آنه کاری بدین پایه ساده و آسان نیست. مثلاً به عهده گرفتن مواد یک و دو وقسمتی از مواد سه و چهار و پنج متوقف بر کسب معلومات بسیار وسیع و دامنه داری از علوم اسلامی است. مخصوصاض برای مواد یک و دو باید متخصصین ورزیده و متبر تربیت شوند زیرا اظهار نظر در مسائل اسلامی چه در فقه و چه در رشته های دیگر کار فنی پیچیده و دشواری است. آنچه امروز درمیان مردم مخصوصاً تحصیل کردگان رشته های مختلف علوم دیگر رایج شده که با مختصر اطلاع از قران و حدیث و تاریخ اسلام به خود حق می دهند در مسائل فقهی علمی فتوی دهند، در مسائل اعتقادی و تاریخی اظهار نظر کنند، و گاهی نظرات دانشمندان بزرگ اسلامی گذشته یا معاصر را تخطئه نمایند انحرافی سخت ناپسند و زیان آور است و باید برای جلوگیری از آن اقدام مؤثری به عمل آید. اینانحراف تا حدودی عکس‌العمل یک انحراف دیگر است که برخی از متدینین و حتی برخی از گویندگان و نویسندگان دینی هرچه را در هر کتاب به نام حدیث و روایت بیابند به عنوان حقایق اسلام نقل و بر آن تکیه می نمایند و هر چه مخالف ان بیابند بی تأمل تخطئه می کنند بی آنکه درست تحقیق کنند یا اوصلاً صلاحیت تحقیق داشته باشند. اینگونه انحرافات به هر شکل و از هر کس در هر لباس و عنوان باشد ناپسند و زیان بخش است.

همانگونه که یک پزشک به طبابت های سطحی افراد پر ادعا که اطلاعات مختصر و پراکنده ای از پزشکی دارند می خندند و آن را بی ارزش می شمرد، همانگونه که یک مهندس ساختمان به اظهار نظرهای بی پایه و مضحک افراد ظاهربین و ناوارد به فنون معماری پوزخند می زند، همانگونه که یک سیاستمدار ورزیده به بحثها و سیاست بافیهای مردم پرچانه ای که اطلاعات سیاسی آنها از مسموعات و شایعات یا مندرجات چند روزنامه و مجله داخلی و خارجی تجاوز نمی کنند به دیده تحقیر می نگرد، همانگونه هم یک فقیه یا محقق اسلام شناس به اظهار نظر افرادی که در علوم اسلامی تخصص ندارند و درباره مسائل اسلامی نظر می دهند، ارزش نمی گذارد و نمی تواند بگذارد هر چند اظهار نظر کننده پزشکی دانشمند، مهندسی عالی مقام یا سیاستمداری دانا و ورزیده باشد. بلی، اگر یک پزشک یا مهندس یا نظایر اینها دامن همت به کمر زند و پس از فراغت از تحصیل در رشته خود روزانه دو سه ساعت به کار و شغل خود پردازند و بقیه وقت خود را در تحصیل یک رشته از علوم اسلامی صرف کند و پس از گذراندن دوران تحصیل، هدف اصلی زندگی را تحقیق درآن رشته قرار دهد و به مقام یک فقیه مجتهد صاحب نظر یا مفسر عالم و محقق برسد، بدون شک حق اظهار نظر در مسائلی را که تحقیق کرده خواهد داشت و شغل یا عنوان پزشکی و مهندسی او اگر بر ارزش کار او نیفزاید از آن نخواهد کاست. در گذشته چه بسا افرادی از این قبیل بوده اند و چه آثار تحقیقی پر ارزش و سودمندی که از آنها به یادگار مانده و در گنجینه آثار اسلامی در خشندگی خاصی دارد. بدین جهت برخی از علاقه مندان به اصلاحات دینی و اجتماعی طرح های روشن و نسبت پخته ای برای تربیت اینگونه افراد تهیه کرده اند که اگر هزینه و وسائل لازم در اختیار آنها قرار گیرد با انجام یک طرح کامل پانزده ساله افراد مجهزی را تربیت و آماده کار خواهند ساخت.

در مورد ماده هشت تذکر این نکته لازم است که امر به معروف و نهی از منکر چند مرحله دارد، برخی از مراحل آن، آنها که به تصادم و اعمال قدرت قانونی کشیده می شود از وظایف خاص حکومت اسلامی و مأموریتی است که از طرف حکومت برای هر قسمت گمارده می شوند. ولی مراحل دیگر آن یک وظیفه عمومی است نه انطور که پاره ای ازمردم می پندارند تکلیف خاص روحانیون باشد. شرط اساسی این مراحل عمومی امر به معروف و نهی از منکر، یکی درست شناختن معروف و منکر و خوب و بد است نه آنکه کسی ندانسته در کار دیگران دخالت کند. دیگر شناختن و به کار بردن روش صحیحی است که در اشخاص حسن اثر داشته باشد، نه آنکه بدتر آنها را علیه وظایف دینی برانگیزد و بر عصبانیتشان بیفزاید یا ایمانشان را سست و از توجه به دین

بیزارشان سازد.

برای انجام این وظیفه بزرگ همگانی کسب اطلاعاتی لازم دینی و صفات و ملکات فاضله ی نفسانی و آداب و عادات مؤثر و نفوذ صحیح و حسن تأثیر دیگران یکی از مواد اساسی برنامه تعلیم و تربیت عمومی مسلمانان می باشد.

در هر یک از قسمت هایی که گفتیم باید برنامه های اساسی و ریشه‌دار، و اغلب کم عرض و طول ولی عمیق به وسیله افراد مطلع و صلاحیت‌دار تنظیم و اجرا شود و کلیه وسائل و هزینه های لازم با کمک و همکاری مسلمانان با ایمان و پر گذشت و علاقه‌مند تهیه و پرداخت گردد.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۰۰۰ ۵۳-۶۰۹۰به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسـند زیـد: امام حسـین علیه السـلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخوانـد و او اجابت کنـد، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان


WWW